

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ

و عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ اللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

ما به مسئله نیابت رسیده بودیم؟ درست یادم نیست خیلی وقت است. اگر به آن قضیه بوده که از همان جا ادامه بدهیم. البته فروعاتی که مترتب بر این مسئله هست؛ چون گفتیم قبل از پرداختن به مسئله احرام... حالا امروز مقدمه‌ای عرض کنیم ان شاء الله فردا سراغ ادله‌اش برویم.

در مسئله نیابت مطلبی که در بین فقها مطرح هست مثلاً قضیه خصوص مبدأ نیابت هست که چطور آن نیابت تحقق پیدا می‌کند؟ مبدأ برای این نیابت به عنوان تکلیف و الزام آیا از همان محل توطن آن شخص است؟ حالا به هر علتی این نیابت فی زمن الحیاة باشد که شخص مستطیع بوده و بعد از او به واسطه قصور یا تقصیر سلب و نفی نیابت شده، و الان فرض کنید که مُقَعَد است یا عذر دیگری دارد که ولو متسکعاً نمی‌تواند حج را انجام بدهد.

صحبت در این است که این مبدأ نیابت باید از کجا باشد؟ آیا از خود همان محل تعلق وجوب باید باشد؟ یعنی در همان جایی که استطاعت در آنجا تحقق پیدا کرده یا اینکه نه، از هر جایی این نیابت صدق می‌کند و شخص می‌تواند نایب یک شخصی بشود از یک شهر دیگر، یک بلد دیگر، یک کشور دیگر. فرض کنید که وجوب حج به یک شخصی در ایران تعلق گرفته، یک نفر در امریکا از او قبول نیابت می‌کند یا از عهده نیابت نسبت به تعهد نیابت انجام می‌دهد و یا بالعکس. یا اینکه از مُدُن قریبه به مکه شخصی برای او تعهد نیابت می‌کند. یا این مسئله به قضیه اداء مال و صرف زاد و توشه و مرکب برای آن شخص باید از کجا انجام بشود؟ این مسئله مطلبی است که در بین فقها از سابق مطرح بوده.

رفقا با توجه به مطلبی که راجع به استطاعت صحبت شد و اینکه استطاعت اصلاً به‌طور کلی در حیطة تکلیف و تحدید شرعی قرار ندارد بلکه یک مسئله عرفی و عقلی است و اگر شرع هم در این باره اظهار نظر کرده است از باب سرد<sup>۱</sup> و طرد عرفی است که نسبت به این مسئله ابراز تمایل کرده؛ یعنی حد تعیین کرده یا مثلاً تعریف موضوع کرده، تفسیر و توضیح موضوع را داده است. مثل مسئله‌ای که مربوط به حد ترخص است؛ در حد ترخص فرض کنید که شخصی می‌خواهد سفر برود، اگر می‌خواهد سفر

برود تا وقتی که شخص در خیابان‌های شهر می‌گردد کسی به او نمی‌گوید قصد سفر دارد، ولو این بلاد کبیره باشد، می‌گویند یک کاری دارد، می‌رود فلان‌جا، فلان نقطه انجام می‌دهد.

این یک مطلب خیلی مهمی در استنباط است، در اجتهاد خیلی قضیه مهمی است که در خیلی جاها این قضیه به درد می‌خورد و در خیلی موارد خیلی موارد کاربرد دارد؛ یعنی می‌شود بگوییم که اصلاً کلیدی است برای اینکه فهم انسان و درک مجتهد را نسبت به آن شکل‌گیری موضوع حکم، می‌آید بیان می‌کند. ما در خیلی از موارد می‌خواهیم نحوه تشکل موضوع را هم بر عهده شرع بگذاریم؛ یعنی نمی‌خواهیم خودمان یک فهمی از یک موضوعی به دست بیاوریم، از الف تا یاء را می‌خواهیم همه را بر عهده شرع بگذاریم و تقریباً یک ملاک عامی برای این قضیه به دست بیاوریم. یعنی همان‌طوری که خود اهل تسنن نسبت به احکام شرعی چطور اینها یک نوع تحجری نسبت به تشخیص موضوع و بعد هم برای ترتب حکم بر آن دارند، ما هم نسبت به این مسئله یک همچنین قضیه‌ای داریم؛ یعنی ما نمی‌خواهیم هیچ نوع مجالی برای تحول و تغیر پیدا بکنیم. و اینکه خیلی از این مطالبی که اصلاً در شرع و فقه آمده همه اینها براساس ملاکات عرفی است؛ یعنی همین ملاکات عرفیه است که می‌آید و یک موضوعی را برایش بار می‌کند، یک موضوعی را برایش مترتب می‌کند.

می‌خواهم یک مثال‌هایی بزنم تا اینکه نسبت به این قضیه شما متوجه تناقض به فتوا در این مسئله بشوید، شاید هم تا حدودی به مسئله رسیده باشید. فرض کنید که نسبت به قضیه حجاب، من باب مثال دیدن مرد برای مرد چرا اشکال ندارد اما دیدن زن مرد را ایراد دارد؟ یا دیدن مرد زن را ایراد دارد؟ هر دو آدم و انسان هستند. هیچ وقت تا حالا به این قضیه فکر کردید که چطور مرد اگر بخواهد بدن یک مرد را ببیند، پایش را ببیند، دستش را ببیند، سرش را ببیند، موی سرش را ببیند ایراد ندارد؟ بلکه به حمام هم می‌روند. حمام مردانه رفته‌اید؟ - البته بعضی جاها یک قدری بیشتر نسبت به این قضیه قائل به توسعه هستند! یک وقتی ما در یکی از این بلاد عربی به حمام مردانه رفتیم، دیدیم اینها مثل اینکه خیلی زیادی راحت هستند! ما حالا یک حدودی را...، اما اینها هیچ! راحت هستند از هفت دولت آزادند. مثل اینکه آنها این مطلب را بهتر از ما فهمیده‌اند! استنباطشان بهتر از ما بود! حالا ما یک محدوده‌ای را در پرانتز نگه داشتیم آنها همان پرانتز را هم برداشته‌اند! اینها این قضیه را خوب فهمیده بودند که مسئله حجاب دایره مدار یک موضوع دیگری است غیر از آنچه که ما تا بحال صحبت و فهم داشتیم -

راجع به این قضیه تا حالا فکر کردید؟ چرا دیدن بدن مرد برای مرد دیگر ایراد ندارد؟ اما برای یک زن ایراد دارد و حرام است؟ قضیه‌ای است که همه‌جا هست، الان مطلبی که هست این است که آدم

می بیند که حتی در تلویزیون بدن مرد را نشان می دهند و زن هم می بیند، این حرام است، نباید نشان بدهند. همان طوری که برای مرد حرام است برای زن هم حرام است او هم نمی تواند نگاه بکند، او هم نمی تواند ببیند.

یا اینکه مثلاً چرا دیدن زن برای زن ایراد ندارد؟ این چه علتی می تواند داشته باشد؟ وقتی که به این قضیه توجه می کنیم یک مطلبی به نظر می آید و آن این است که حسی که برای دیدن زن در مرد پیدا می شود آن حس از دیدن مرد برای مرد نیست، یا حسی که برای زن از دیدن یک مرد پیدا می شود آن حس آن احساس برای دیدن زن نیست. این می شود عامل و علت برای تکلیف نسبت به حجاب. پس

**قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَفْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ... ﴿النور، ۳۰﴾ وَ قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَفْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ ﴿النور، ۳۱﴾** ، دائر مدار چیست؟ دائر مدار وجود این حس است، این حس که در اینجا هست این خودش تکلیف به غمض می آورد و تکلیف به حفظ و تحفظ می آورد. آن حس وقتی که در آنجا نباشد شما نمی بینید و گرنه خدا نگفته که برای اینکه چرا مثلاً... اگر هم خدا گفته باشد باز همین است؛ یعنی باز همین مسئله است که براساس یک مسئله تکوینی، براساس یک احساس تکوینی، بر این احساس - ببینید کجا می خواهم بروم! - بر این احساس این موضوع وقتی شکل می گیرد این تکلیف هم روی آن احساس می آید قرار می گیرد. ولی اگر زن را ببیند یک همچنین احساسی ندارد، نیست دیگر.

همین حالا اگر قرار بشود که همین احساس وجود داشته باشد، شما می بینید تکلیف می آید تکلیف به حرمت می آید. اینجایی که می گویند قصد ریبه نباشد در اینجا این مطلب مطرح است. حالا دیگر فرق نمی کند، بین زن و مرد دیگر تفاوتی نمی کند، فرق نمی کند در اینجا یکی است؛ چون آن احساس، حالا به هر علتی می تواند باشد فرد یک فرد هست، حالتی دارد بالاخره همه که یک جور نیستند، همه که یک اخلاق ندارند، همه که یک فرهنگ ندارند، همه که یک قسم نیستند، افراد مختلف هستند، خصوصیات افراد مختلف هست. ما نمی توانیم بطور کلی یک فتوا به نحو کلی بدهیم: دیدن اشکال ندارد و بلامانع است! در افراد مختلف است، در اشخاص بر طبق آن خصوصیات شما می بینید این مسئله در اینجا تفاوت می کند.

همین که شما نگاه می کنید می بینید آیه شریفه می آید نسبت به زنهایی که اینها دیگر ... **لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا ... ﴿النور، ۶۰﴾** شما می بینید در اینجا اشکال ندارد. اینکه زن است! این چطور تا وقتی که بیست

سالش بود اشکال داشت، سی سالش هم می شد ایراد دارد، چهل سال ایراد دارد، پنجاه سال هم نمی دانیم اشکال دارد یا ندارد! دیگر به پنجاه و پنج و شصت و خیال می کنم ایراد نداشته باشد دیگر! حالا دیگر بسته به شرایط و محیط و کیفیت و ... حالا یکی ممکن است رفته عمل کرده، آدم بعضی ها را نگاه می کند می بیند اینها بیست ساله هستند، نگو بابا تازه شصت سالش است ولی ده تا عمل کرده! اینها از برکات فنون امروزی است! در زمان پیغمبر نبوده، این عمل پلاستیک و عمل های گچ و سرب و آهن و پلاستیک و نایلون و اینها نبوده حالا دیگر این چیزها پیدا شده و طبعاً بر طبق آن هم احکام تفاوت پیدا کرده، موضوع فرق کرده، اصلاً تفاوت کرده!

اما نسبت به آنها نگاه می کنید می بینید که نه اشکال ندارد، این اشکال برای چیست؟ چون آن حس نیست، آن احساسی که برای دیدن یک جوان، برای دیدن یکی که **یَرْجُونَ نِكَاحًا** وقتی که آن رجاء منتفی می شود، آن حس یعنی منتفی شد پس مسئله دائر مدار رجاء است. رجاء نکاح و عدم رجاء نکاح، در صورتی که رجاء نکاح باشد حکم به حرمت می آید، حکم به غمض و حفظ می آید. در صورتی که عدم رجاء نکاح باشد حکم به غمض هم نیست، عادی باشد، البته حالا با رعایت حدود و اینها توجه می کنید؟

یکی از مواردی که داریم - الان به ذهنم آمد - این آیه **أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِهْمَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخْوَانِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخْوَالِكُمْ أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ أَوْ مَا مَلَكَتُمْ مَفَاتِحَهُ أَوْ صَدِيقِكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعًا ﴿النور، ۶۱﴾** چرا در اینجا دارد **لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ**؟ به خاطر آن احساس یکرنگی، احساس وحدت، احساس محبت، آن احساس عاطفی آن مسائل عادی، آن حالتی که انسان آن حالت را بین خودش و بین رفیقش، بین خودش و بین برادرش، بین خودش و بین عمه و خاله اش و امثال ذلک حس می کند. یک وقتی من منزل یکی از عمات خودمان رفته بودم، بعد از ظهر بود، می گفت فلانی ظهر آمده اینجا و ما خواب بوده ایم که یکی در را برایش باز کرده آمده اینجا - آن هم اتفاقاً نسبت به او عمه بود و بعد هم چقدر خوشحال بود - می گفت آمد و ما خواب بودیم و این خودش رفته در یخچال را باز کرده و غذا آورده خورده است، چون غذا نخورده بود، آخرهای غذا یک دفعه ما آمدیم دیدیم او نشسته و دارد غذا می خورد. گفت: من دیدم خواب هستید گفتم شاید بیدارتان کنم. گفت: کی در را برایت باز کرد؟ گفت: همسایه پایینی در را باز کرده. این هم آمده رفته بالا سر یخچال و نشسته به غذا خوردن و گفته حالا که خواب هستند چرا تق و توق کنیم، گرسنه مان است می رویم غذایمان را می خوریم به اینها کاری

نداریم بگذار اینها خواب باشند، و خیلی هم خوشحال شدند. ببینید حالا این باید بنشیند اینجا گرسنه سر کند تا اینها از خواب بلند شوند اجازه بگیرند که: آقا ما گرسنه‌مان است دلمان ضعیف رفت، روده بزرگه کوچکه را خورد...؟! برو سر یخچال بردار بخور، خانه عمه است دیگر، مسئله‌ای نیست. آن احساس و ربط و رابطه‌ای که در اینجا هست آن احساس رابطه حکم را بیان می‌کند، موضوع برای حلیت اکل را برای انسان محقق می‌کند که در این شرایط این موضوع محقق شد به طوری که خانه خودت رفتی. همان طوری که انسان خانه خودش می‌رود از کسی که اجازه نمی‌گیرد، از زنش که اجازه نمی‌گیرد که حتما اجازه می‌فرمایید؟! او هم یا می‌گوید آره یا می‌گوید نه دیر آمدی چشمت چهار تا نخیر باید گرسنگی بکشی تا دیگر شب دیر نیایی! نه، بلند می‌شود می‌رود خودش برمی‌دارد غذایش را می‌خورد میوه‌اش را می‌خورد. همان احساس را انسان، دارد، ببینید برمی‌گردد به آن رابطه، برمی‌گردد به آن علقه، برمی‌گردد به آن کیفیت دیدگاه.

حالا فرض کنید اگر یک شخص بود با عمه‌اش یا با عمویش یا با خاله و دایی‌اش و اینها یک همچین حالی را نداشت، یک همچین مطلبی را نداشت، یا یک رفیقی دارد که حالا سالی یک دفعه او را می‌بیند و آن هم با او یک مسئله دارد، یک مشکل دارد و این حرفها، آیا این آیه شامل آن مورد می‌شود؟ نه، چرا؟ چون وقتی که آیه می‌گوید **صَدِيقُكُمْ** یعنی رفیقان؛ یعنی این ارتباطشان دیگر رفیق نیست، آن دیگر رفیق در اینجا نیست. این که می‌گوید **صَدِيقُكُمْ** یعنی آن ارتباط باشد، آن حالت حس، آن حس بین دو نفر وقتی باشد ولی در این مورد این اصلا معنا ندارد که باشد.

لذا اهل معرفت در اینجا مسائلی دارند، مطالبی برایشان پیدا می‌شود، گاهی اوقات می‌شود حتی انسان رفیق خودش را می‌گویند اگر بخواهی دعا بکنی در حق او جفا کرده‌ای، چرا؟ چون از خودت او را جدا دیدی تا برای او دعا کردی! یعنی حتی انسان دعا هم بخواهد بکند... این همه ما ادعیه داریم روایات داریم، انسان باید راجع به برادر مؤمن دعا بکند و خیلی زیاد است. ولی انسان می‌بیند نه، ممکن است بالاتر از این هم یک مطالب دیگری باشد، از این قضیه بالاتر. مگر اینکه انسان آن دعایی را که برای خودش می‌کند، برای خودش دعا می‌کند، این احساس می‌کند آن دعایی که می‌کند حضور دارد.

یک وقت یادم است در یک سفری مرحوم آقا رضوان الله علیه مکه مشرف بودند - خیلی وقت قبل، زمان شاه بود آن موقع سن ما هفده، هیجده سال بود - در نامه‌ای که برای بعضی از دوستانشان نوشته بودند در آنجا دیدم. نوشته بودند: من در هنگام دعا دوئیتی نمی‌دیدم تا اصلا جدا برای شما دعا کنم، دوئیتی نمی‌دیدم؛ یعنی همان خواست من در کنار کعبه، همان میل، همان مشمول این دایره می‌شد.

نه اینکه بخواهم جدای از دایره فرض کنید که: خدایا فلانی را هم این طور کن، عاقبت به خیر کن، چه کار کن، اصلاً وقتی که می‌گفتم: خدایا برای ما این را پیش بیاور، تو همان‌جا حضور داشتی، اصلاً آنجا حضور داشتی، آنجا وجود داشتی. بالاتر از این است قضیه که انسان بخواهد این قضیه را جدا کند.

ببینید این هم برمی‌گردد به یک حالت؛ یعنی حکم شرعی بر جواز اکل، بر حلیت اکل و عدم حکم شرعی دائر مدار یک مسئله تکوینی است، یک قضیه تکوینی، یک قضیه خارجی است، یک علقه، یک حس که در اینجا وجود دارد این حکم دائر مدارش بر آن قضیه مرتبط می‌شود.

یا مثلاً مسافرت در مورد حدّ ترخص، مثلاً یکی از چیزهایی که امروزه مصطلح است: مسافرت‌های امروزی دیگر مثل سابق نیست لذا نماز شکسته نیست و از این حرف‌ها! این حرف‌ها همه‌اش بیخود است. چرا؟ [ملاک] در مسافرت این است که انسان خسته بشود ولی الان خسته نمی‌شود. کجا خسته می‌شد سابق؟ خیلی هم کیف می‌کردند سوار اسب و کجاوه می‌شدند، می‌گفتند و می‌خندیدند. خستگی ندارد، آدم سوار خر بشود خر خسته می‌شود، چرا آن خسته بشود؟ یا سوار شتر بشود و کجاوه، خستگی چیست؟ این حرف‌ها چیست؟! حالا دو دقیقه بیا پایین یک چایی بخور خستگی‌ات هم می‌رود دیگر، حالا همه این دنیا مانده برای آن یک ذره خستگی، آن وقت خدا تا ده روز به آدم مرخصی بدهد! حالا یک ذره خسته شده خب بابا چرت بزنی خستگی‌ات می‌رود، چایی بخوری قهوه بخوری آن خستگی‌ات برطرف می‌شود، اینکه دیگر نماز شکستن ندارد. منة علی العباد خداوند گفته حالا یک سفر هست در این سفر منة یک تسهیلی هم در اینجا باشد.

یک روایت خیلی جالبی امروز دیدم. دارم مقدمه مسئله /جتهاد و تقلید را می‌نویسم چون جدا می‌خواهد چاپ بشود. همین طوری نگاه می‌کردم یک دفعه یک روایت دیدم از پیغمبر که - حالا عربی‌اش را نمی‌دانم خیلی برایم جالب بود - فرمودند: همان طوری که خدا دوست دارد که به فرائض او **إِنَّ اللَّهَ يَحِبُّ أَنْ يَعْمَلَ بِفَرَاغِهِ كَمَا يَحِبُّ أَنْ يَعْمَلَ بِرُخْصِهِ**<sup>۳</sup> آن مواردی که درش ترخیص است، آن مواردی که در آن جواز است. یعنی همان جوری کاسه داغتر از آتش خودت را نکن، حرم مقدسی درنیاور، خدا از حرم مقدسی و خوش مقدسی بدش می‌آید. خدا وقتی می‌گوید در اینجا روزه‌ات را بخور بخور، آنجا وقتی می‌گوید نماز را شکسته بخوان شکسته بخوان. آنجا وقتی که به تو می‌گوید فلان کار را انجام بده، نگو من حالا می‌خواهم کار سخت را انجام بدهم، کار مشکل انجام بدهم. وقتی ترخیص است

۳. وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۱۰۸: قال رسول الله (صلی الله علیه وآله): **إِنَّ اللَّهَ يَحِبُّ أَنْ يُؤْخَذَ بِرُخْصِهِ كَمَا يَحِبُّ أَنْ يُؤْخَذَ بِعِزَّتِهِ**.

ترخیص کن، بنده باش؛ بنده یعنی هر جوری می گوید، می گوید اینجا این کار را بکن، بکن: قُمْ قُمْ، اجلس اجلس، برو برو، بشین بشین. نیا از خودت تکلیف جعل کن! این را خدا بدش می آید، خیلی عجیب است ها یعنی نشان می دهد که ما با خدا باید مهربان باشیم، او با ما مهربان است. ما چرا به او اخم می کنیم؟! ما چرا با او از سر ناسازگاری هستیم؟! وقتی خدا این قدر مهربان است، این قدر رفیق است، این قدر شفیق است، این قدر دارد با آدم راه می آید، حالا ما بیاییم نه، مطلب را مشکل کنیم.

یک روایتی هم قبلاً دیده بودم از امام باقر علیه السلام که در حج مشرف بودند و امام جعفر صادق علیه السلام جوان بودند و خیلی طواف می کردند، به طوری که در جمعیت هم بود و ناراحت و عرق کرده بودند و به تعب افتادند. بعد [امام باقر علیه السلام] صدا کردند که بیا اینجا سپس فرمودند: *إن الله إذا أراد أن يقبل من عبد يقبل باليسير*؛ وقتی که خدا یک چیزی را قبول می کند کم آن را هم قبول می کند. این قدر خودت را به تعب نینداز، این قدر خودت را به سختی و ناراحتی و اینها نینداز. آرام طواف کن، طواف کن خسته شدی بنشین دوباره بلند شو برو طواف کن. از خستگی خدا خوشش نمی آید، خدا می خواهد بنده اش با راحتی باشد، با طمأنینه باشد و این خیلی عجیب است ها که نشان می دهد اصلاً تفکر امام علیه السلام نسبت به این مسائل چیست. تفکرش، فهمش، فهم عبادی، فهم این ارتباط باید به چه کیفیت باشد.

علی کل حال راجع به حد ترخص، شما همین که در شهر دارید می گردید شخصی نمی گوید شما در آمدید. اما وقتی که از شهر فاصله گرفتید یک شبهه ایجاد می شود: دور شهر چه کار می کنید؟ آدم دور شهر چه کار می کند؟ دور شهر نه دکانی است که بخواهد برود. یک خرده از دور شهر هم فاصله بگیرد دیگر شبهه زیاد می شود. وقتی یک خرده دیگر زیاد شد، این فهم عرفی می گوید این می خواهد برود از شهر بیرون، این قصد سفر دارد که دارد می رود. ببینید، اینها خود به خود در ذهن انسان تداعی می شود، این تداعی در ذهن انسان می آید چکار می کند؟ در اینجا موضوع برای سفر ایجاد می کند. پس اگر قصد سفر داشتید به حد ترخص که می رسید نماز شکسته می شود، روزه شکسته می شود. این خود به خود است. شارع نیامده دیگر در اینجا جعل [موضوع] بکند همان مبنا را ... اینکه بیاید بگوید آقا وقتی که رفتی در یک جا صدای اذان را نشنیدی در آنجا بایست، و بعد هم جدران و بیوت را ندیدی... اگر شارع بخواهد بگوید بله، یک وقت شارع می گوید آقا قصد سفر هم کردی باید باقی باشی تا وقتی نفس سفر

۴. یا بنیَّ إِنَّ الله إذا يقبل من عبد عملاً يقبل من يسير. (در عنوان بصری، جلسه ۱۴۱ توضیح آن آمده است.)

محقق بشود، یعنی همان عشرة امیال، آن یک مطلب دیگر است. ولی وقتی شارع می گوید وقتی عنوان سفر روی شما آمد با حد ترخص در اینجا انجام می شود. حد ترخص می شود یک مسئله عرفی، حتی نیازی به حد شرعی ندارد. این می شود یک قضیه عرفی، قضیه عرفی هم مشخص است. بله، گاهی اوقات شارع می آید برای تسهیل در موضوع و عدم اختلاف بر این اساس یک حدودی بر این مسئله تعریف می کند.

بینید این مطلب، مسئله بسیار مهمی است. این قضیه خیلی مهم است و مسائل و مشکلاتی را برای انسان حل می کند. خیلی مطالب را برای انسان حل می کند که چطور وقتی که در بعضی از موارد به انسان یک مطلب خلاف سرد فقه ظاهری و فهم ظاهری می رسد فوری روایت را کنار نگذارد. این یک حسابی دارد، در اینجا یک قضیه ای هست. لذا این مسئله محرمیت در اینجا هم یک همچنین مسائلی پیش می آید و گاهی اوقات که انسان می بیند که در بعضی از موارد حکم خاص هست این ریشه اش این قضیه است نه اینکه همین طوری ... البته شخص فقیه باید کاملاً به موارد و موازین آگاه باشد اطلاع داشته باشد، از پیش خودش و من درآوری نبایستی فوری یک تنقیح ملاک و مناطی بکند و هرچه خواست بگوید، باید به این رمز و رموز وارد باشد تا اینکه بتواند مسئله ای را بخواهد بیان بکند.

یک وقت من یک جایی بودم یکی از بزرگان در آنجا بود - البته خیلی وقت است فوت کرده به رحمت خدا رفته - یک شخص وسواس آمده بود می گفت آقا من وضو که می گیرم این [بنظرم درست] نیست، خیلی برایش مشکل بود. یک دفعه ایشان گفت: بر فتوای من طهارت در نماز شرط نیست! خیلی ما تعجب کردیم که چطور دارد به این شخص یک همچنین چیزی می گوید. آن شخص هم مقلد بود و نسبت به این مسئله تعبد داشت. بعد از یک مدتی من آن فرد را در یکی از شهرستانها دیدم، گفتم: فلانی تو نمازت را بدون وضو می خوانی؟ گفت: نه. می گفت چند روز بدون وضو خواندم دیدم دیگر اصلاً شک نمی کنم. آن حالت من رفت، اصلاً آن مسئله به طور کلی رفت. گفتم: حالا وضو بگیر ببینم. دیدم وضو گرفت و نماز خواند. شش ساعت سر حوض می نشست تا یک وضو بگیرد، شش ساعت، پنج ساعت گاهی اوقات وضویش طول می کشید، این با یک فتوا چکار کرد؟ زد اصلاً به آن اصل قضیه. گفت وضو لازم نیست. این وقتی که آن حالتش از بین رفت، آن گیر تعلق صلاة به طهارت را این باز کرد، آن حالت نفسانی برطرف شد. یک دفعه احساس کرد این هم مثل بقیه دیگر می تواند وضو بگیرد. شروع کرد به وضو گرفتن و نمازها را خواندن.

این را هر کسی نمی تواند؛ یعنی یک فقهی بایستی نسبت به این مسئله بگوید چون مطلب مطلب



آسانی نیست، در خیلی از موارد ممکن است مصادیقی پیدا بکند، به این راحتی هر کسی نمی تواند. ولی می دانید این چرا یک همچنین حرفی زده؟ چون به این قضیه رسیده، به این نکته رسیده، به این مطلب رسیده و دست می گذارد روی همان نقطه ای که محل ضعف اوست و آن مطلب را از بین می برد.

حالا یک مطلبی را من می خواهم خدمت رفقا بگویم، اینها همه مقدمه برای این بود، البته ادله فقهی اش را فردا می گویم چون نمی دانستم از کجا بحث را شروع کنیم. این مسئله ای که الان متعارف بین فقها در تحدید مبدأ برای نیابت، این مسئله به چه برمی گردد؟ ببینید، اگر قرار باشد ما استطاعت را یعنی استطاعت به عنوان صرف زاد و راحله با این کیفیت را، دخیل برای تحقق موضوع وجوب حج بدانیم بنابراین این بحث ها همه به طور کلی از بین می رود چرا؟ چون این شخصی که مستطیع هست از کجا مستطیع است؟ از محل توطنش استطاعت تعلق گرفته، پس نیابتی هم که باید متعلق به این شخص بشود در صورت تقصیر یا قصور - فرق نمی کند، اول در صورت قصور بود یا تقصیر بوده یا اینکه هیچکدام آنها نتوانسته، بعدا ولو متسکعا هم نمی تواند برود - اگر این طور باشد، بنابراین قطعاً خود استطاعت به واسطه دخالتی که در تحقق موضوع دارد خود او، ملاک می شود برای وجوب نیابت از همان موطن و از همان مکانی که این شخص برایش استطاعت حاصل شده. اگر حیاً باشد از همان شخص، اگر می خواهد پول بدهد باید پول یک حج کامل از همان زمانی بدهد که از اینجا برایش واجب است. اگر فوت کرده و میت باشد باید آن مقداری که ورثه به عنوان استطاعت دفع می کنند باید به همان مبلغی باشد که در زمان حیات با تحصیل و یا حصول آن مبلغ حج برایش واجب بود. دیگر نمی توانند کمتر بدهند یا اینکه بگویند یک حج نیابتی و حج میقاتی و امثال ذلک انجام بشود؛ چون وجوب حج همان طوری که به آن کیفیت وجوب حج تعلق گرفته، به همان کیفیت نیابت باید تعلق بگیرد. پس نیابت باید از آنجا باشد. همه بحث ها دیگر در این صورت لغو خواهد بود. بایست از همان محل برای توطن، مسقط الراس<sup>۵</sup> یا حالا در هر جا که بوده از همان جا نیابت باید محقق بشود.

اگر به یک شخص بگویند که شما تا خود مکه را برو فقط پول مکه و ذبح و این چیزها را به تو می دهیم، این نیابت، نیابت ساقط برای تکلیف نخواهد بود. اما شما می بینید که بعضی یا خیلی از این فقها اکثراً فتوای به حج میقاتی هم حتی می دهند، می گویند از خود میقات می شود یک شخص نیابت بگیرد. اگر نیابت از خود میقات صحیح باشد چطور آن وقت شما وجوب استطاعت را از خود توطن

---

۵. محل تولد، زادگاه.

شخص می‌دانید؟! این دو تا با هم تناقض می‌شود. پس اگر شما نیابت را از میقات کافی می‌دانید این حج می‌شود یک حج میقاتی، در صورتی که شما قائل به وجوب حج براساس استطاعت مالیه از محل توطن و سکونت هستید! اگر از آنجا باید حج واجب بشود پس نیابتی که باید انجام بشود آن هم باید از همان جا انجام بشود، پول را باید به او بدهی حالا دلش خواست از اینجا یا از جای دیگر برود فرقی نمی‌کند. آن دفع مالی که بر عهده شخص است یا اینکه بر عهده وراثت هست نسبت به حج نیابتی، باید دفع مال و صرف مال به اندازه دفع مال و صرف مالی باشد که خود شخص منوب عنه در آن وقت به او تعلق گرفته. مثل اینکه اِقْض ما فات کما فات<sup>۶</sup> که در مورد نماز است؛ اگر برای شخص صلاة تماماً فوت شده قضایش هم باید تماماً باشد، اگر قصراً بوده قضایش هم باید به این کیفیت باشد.

لذا فتوای به اینکه استطاعت، در استطاعت به این کیفیت تحصیل زاد و راحله برای خود شخص اگر به این کیفیت در وجوب حج دخالت داشته باشد به عنوان واجب مشروط، نه به عنوان واجب مطلق و شرط وجودی، به عنوان شرط وجوبی اگر باشد پس بنابراین نیابت هم باید بر همین اساس باشد. دیگر براساس حج میقاتی جایز نیست البته ادله این را عرض می‌کنیم که حتی نسبت به این قضیه هم ادله تطبیق می‌کند.

اما اگر آن طوری که ما آمدیم استطاعت را معنا کردیم که استطاعت یک شرط وجودی است، شما بای‌نحوکان اگر مستطیع بشوید می‌توانید حج را انجام بدهید. آن که بر شما واجب است خود حج است، وقتی خود حج بود چه اینکه شما خودتان مال برایتان حاصل شود، چه اینکه شخصی به شما بدهد، یا اینکه به عنوانی شما به حج مشرف بشوید حتی مثلاً یک شخص کارش است، کارش است که در اینجا انجام می‌دهد می‌آید در آنجا انجام می‌دهد. پزشک است اینجا مطب دارد بلند می‌شود می‌رود در آنجا طبابت می‌کند و پولش را صرف حج می‌کند. در اینجا شخص یک شغلی دارد همان شغلی که در اینجا هست، در آنجا انجام می‌دهد، کفاش است در اینجا کفاشی می‌کند در راه و اینها کفاشی را می‌کند که پولش هم پول به دست می‌آورد. هرکاری انجام می‌دهد. اگر به این کیفیت باشد پس این حج نیابتی، حج میقاتی هم می‌شود. چرا؟ چون آنچه را که بر او واجب است خود حج است، رفتن بر او واجب نیست که شما بخواهید برای رفتن بخواهید پول بدهید. بله، اگر پیدا نشود که حج میقاتی باید به این حد باشد آن هم به عنوان مقدمه برای [حج] یکی می‌گوید آقا من نیابتاً انجام بدهم به شرطی که شام و نهار

۶. تهذیب الاحکام، ج ۳، ص ۱۶۲.

همه چلوکباب و جوجه باشد. آقا بفرمایید من همین هستم. یکی می گوید آقا من با نان و پنیر هم برای نیابت می کنم. تو بهتر هستی و خرجت کمتر است. برای بعضی جاها اگر باشد به صرفه است!! یا اینکه مثلاً یکی می گوید آقا من با آبگوشت هم می سازم، نصفش را کم کن، همه اینها دلیل می شود بر اینکه منظور از استطاعت، صرف همان معنای عرفی است؛ یعنی انجام دادن، قدرت بر فعل یک عمل، نه اینکه یک خصوصیتی که آن خصوصیت الان در اذهان است که عبارت است از آن کیفیت تمکن از حج براساس این نحوه و کیفیتی که ما مشاهده می کنیم.

اینجاست که ما مشاهده می کنیم علت تغییر و اختلاف السنه فقها در طرح موضوع برگشتش به اختلاف در فهم از استطاعت است که آن درک صحیحی از استطاعت حاصل نشده که معنا، معنای صرف حصول برای حج است بای نحوکان. اگر غلام است می خواهد مولایش را ببرد استطاعت حاصل می شود، اگر رفیق است می خواهد ببرد حاصل می شود، اگر خودش پیدا کرده باید حاصل بشود، اگر شغلش در طول راه برای او امکان برای وصول به حج را فراهم می کند استطاعت حاصل می شود، اگر دفعتاً واحده این مال برای او پیدا بشود استطاعت حاصل می شود، در غیر این صورت تحصیلش بای نحوکان برای او واجب خواهد بود.

لذا ما گفتیم وقتی که شخص به بلوغ می رسد نباید پایش را روی پایش بیندازد تا بنشیند هر وقتی که برای او یک مالی از آسمان افتاد آن موقع برود، از همان موقع بلوغ باید همان طوری که پول می گذارد کنار برای جهاز دخترش، برای پول منزل پسرش، برای فلان کار و شغلش و... اصلاً به طور کلی ما این مسائل را فراموش کرده ایم. در وهله اول باید کم کم پول بگذارد برای حج، یک قلک درست کند یک پولی درست کند برای حج بگذارد، این پولی که دارد الان صرف این می کند یکی هم برای حج بکند چرا؟ چون استطاعت نسبت به حج به عنوان مقدمه وجودی است نه به عنوان شرط الوجوب، شرط وجوب باشد آن یک مطلب دیگری است.

اگر شما حج را به عنوان واجب مطلق می دانید پس بنابراین استطاعت می شود شرط، خودتان باید تحصیل استطاعت بکنید. اگر حج را واجب مشروط می دانید آن وقت نه دیگر، اصلاً حتی می توانید تا وقتی که می خواهد مستطیع بشود از خودش سلب استطاعت بکند. مثل اینکه گفتم که یک بنده خدا به مرحوم پدرمان می گفت آقا ما مستطیع شدیم تا آخر ماه رمضان، بعد از آقایان سؤال کردیم و گفتیم ما حوصله حج نداریم. گفتند قبل از اینکه هلال شوال بیاید از خودت سلب استطاعت بکن ما هم این را برداشتیم به زمان بخشیدیم! برداشته به زنش داده او هم گذاشته زیر متکا! مثلاً حالا از خودش سلب

استطاعت کرده! خدا نکند دین مردم دست اینها بیفتد چه بر سر دنیا و آخرت! بدبخت به حج نرفت و بعد هم مرد و فوت کرد.

طرف مستطیع است، می گوید تا شب [اول سوال] باید خودش سلب استطاعت بکند. این چقدر فهم از دین دارد! واقعا آدم نمی داند...!! اصلاً من گاهی همین طور هنگ می کنم، می مانم، می مانم اصلاً. چند روز پیش بود یک مقاله ای می خواندم؛ یکی از افراد مراجع که فوت کرده، دیگر حالا فوت کرده اسمش را نبریم. ماه رمضان بود هانری کربن از فرانسه به منزلش آمده بود - پرفسور کربن که استاد فلسفه دانشگاه سوربن بود و با علامه طباطبایی ارتباط داشت - ایشان هم می آید در اینجا می نشیند و به افرادی که آنجا بودند می گوید برای ایشان پذیرایی کنید. حالا آن شخصی که داشت تعریف می کرد پسر ایشان بود (آن مقاله را نوشته بود) می گفت ایشان نگفت مسیحیت و بعنوان مسیحی اسم نبرد، داشت می گفت به عنوان مهمان و به عنوان مسافر که مثلاً این قدر پدر ما بزرگوار است که مسیحیت را به رویش نیاورده و بلکه بعنوان مسافر [با او برخورد کرده و دستور به پذیرایی داده] کربن می گوید آقا ماه رمضان است و این ماه احترام دارد، چطور شما می فرمایید چایی بیاورند؟! ایشان می گویند: احترام مهمان لازم است و چون بر شما روزه لازم نیست پس بنابراین اشکال ندارد و دستور می دهد برونند میوه و چایی بیاورند. عجب! ماندم، بهتم زد، بهت زد مرا که یک مرد مسیحی اسلام را از ما بهتر فهمیده است! این دارد می گوید ماه رمضان است، حرمت ماه رمضان...

آخر عزیز من! ماه رمضان یک چیز فرمالیته و فرمولی نیست که بگویی مثل آدم رژیم، آقا صبح تا ظهر نباید چیزی بخوری. ماه رمضان یک فضا برای خودش ایجاد می کند، ماه رمضان یک مفهوم خاص برای خودش به وجود می آورد، یک فضای تقدس و یک فضای پرهیز و یک فضای تحفظ، برای انسان به وجود می آورد. شما داری فضا را می شکنی، به اینکه مسافر است. گفتند مسافر می تواند بخورد یعنی بیاید جلوی تو هم بخورد؟ در این مجلس هم بنشیند بخورد؟! بله، یواشکی برود بخورد، خوردن برای آدمی که مریض است می گویند اشکال ندارد، ولی بلند شود بیاید آن لیوان آب را جلوی همه بخورد؟! برو یک گوشه بخور، مرض قند داری، هر مرضی داری، کلیهات خراب است و سنگ دارد، برو یک گوشه، نه اینکه در جلوی مردم بخور. مسافر هم همین است. این فهمیده که این فضای تقدس و فضای معنویت و فضایی که هست، خیلی عجیب است ها! کربن آدم اهل اطلاع بود و بعداً هم که مسلمان شد و از مرحوم علامه طباطبایی رضوان الله خودم شنیدم که گفتند بنده معتقد هستم و یقین دارم که ایشان در اواخر عمرش مسلمان و شیعه شد. خودم شنیدم داشت با مرحوم آقا صحبت می کرد.

علی کل حال حالا در آن موقع هرچه بوده. کربن این مسئله را فهمیده اما ما نفهمیدیم، ما به این ماه رمضان به دیده یک امر فرمولی نگاه می‌کنیم، یک امر قراردادی نگاه می‌کنیم، یک امری که خدا گفته این کارها را تا اینجا نکن دیگر، حالا چطور رژیم می‌گیری، این هم همین رژیم بگیر دیگر، مثلاً صبح رژیم بگیر تا غروب حالا [امساک] کن، فقط در این حد برای ما مسئله جا افتاده است.

خیلی باعث تاسف است، خیلی واقعا بهت‌زده شدم چطور یک مرجع یک همچنین عملی از او سر می‌زند کسی که می‌گوید بیا از من تقلید کنید، بیایید به دنبال من. تقلید یعنی این دیگر، بیایید به دنبال من، بیایید به دنبال فهم من، بیایید به دنبال ادراک من، همه پشت سر من بیایید و فهم مرا ملاک قرار بدهید برای دنیایتان و آخرتتان، برای سعادت‌تان، معنای تقلید همین است، دنبال فهم من بیایید. دنبال ادراک من بیایید، دنبال افق من بیایید، ببینید من تا کجا پرواز کردم شما هم بروید همان‌جا. شما هم بروید تا آنجا، خودتان را تا آنجا... خیلی مسئله و قضیه مهم است، توجه می‌کنید؟

آن وقت در اینجا فلان آقا می‌گوید: آقا تا قبل از اینکه هلال شوال بیاید بردار مثلاً... این هم برداشت و مقداری پول به آن داد و یک مقداری را افطاری داده، افطاری بزرگی داده، یک مقداری هم ... و بنده خدا مُرد و حج را انجام نداد. سلب و نفی استطاعت شده، پولهایش را خرج کرده، یک خرده به زنش داده، لابد یک خرده به این و آن داده و این مسئله باعث شد دیگر سعادت بزرگی از او از بین برود و این فاقد او بشود.

این کجا تا آنجایی که امام صادق علیه السلام به آن اصحاب خودشان می‌فرمایند: شده نان و زیتون بخوری، زن و بچه‌ات را بردار و به مکه ببر! انسان اختلاف و تفاوت بین دو طرز فکر، و بین دو طرز ادراک مشاهده می‌کند. این زمین تا آسمان [فرق دارد] او می‌گوید پول ندارم حضرت می‌گویند پول نداشته باش، اطعمه و الخبز و الزيت، به ایشان نان و زیتون بده.

یک روز با مرحوم آقا در طهران رفتیم بیمارستان، همان زمان شاه، یکی از مسجدهای ایشان مریض و در بیمارستان بود، ماه رمضان بود، وقتی رفتیم نشستیم، دیدیم که سر همان میز بیمارستان میوه و شیرینی گذاشته‌اند و همین که نشستیم ایشان رو کردند: آقا اینها را بردارید بگذارید در کمد در ماه رمضان نباید پذیرایی بشود. خلاف حرمت ماه است، برداشتند گذاشتند در کمد. آنهایی که می‌آیند عیادت می‌کنند همه روزه‌دار هستند نمی‌توانند چیزی بخورند برای چه شما اینجا گذاشتید؟! اگر برای خودت است که مریض هستی هر وقتی که تنها شدی از کمد دریاور پرتقالی می‌خوری، سیبی برمی‌داری می‌خوری دیگر گذاشتن ندارد. حرمت ماه، یعنی در ماه رمضان حتی بودنش، آن که

نمی‌خورد آن که روزه‌دار است صائم است، همین که شما این را گذاشتید هتک حرمت کردید، هتک حرمت به ماه رمضان کردید. آن وقت آن آقا می‌گوید احترام مهمان بر ما واجب است! دیگر کجا پیدا می‌شوند کسانی که آن فهم دینی در آنها تحقق پیدا کرده؟ ما همه دو تا صفحه از این می‌خوانیم دو تا جلد از آن می‌خوانیم، سر هم دیگر مونتاژ می‌کنیم و اسمش را می‌گذاریم اجتهاد!

شنیدم یک امام جمعه یک جا گفته بوده - دوستان تعریف می‌کردند - ایام زیارتی امام رضا بوده در بیست و سه ذی القعدة، خیلی‌ها رفته بودند می‌روند دیگر حالا آن که نگاه نمی‌کند ببیند کی رفته ولی خوب خیلی‌ها رفتند. گفته بوده که زیارت امام رضا مستحب است ولی نماز جمعه واجب است! جدی می‌گویم ها، نماز جمعه واجب است زیارت حالا مستحب است! یعنی ما استحباب [زیارت امام علیه السلام] را نعوذ بالله با پای راست رفتن به بیت الخلا و اینها در یک حد می‌دانیم، با پای چپ بیرون آمدن در این حد، پنیر با گردو خوردنش مستحب است زیارت امام رضا هم...! نماز جمعه واجب است زیارت امام رضا مستحب است برای چه رفتید، نماز جمعه من بیاید نماز جمعه من!!!

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ